



دوئخ خورشیدی و ژرفنای زمینے

رضا نگارستانے

رضا نگارستانی

دوزخ خورشیدی و ژرفنای زمینی

ترجمه پیمان غلامی

dastopaa.net

برانداختن بردگی در برابر خورشید مرکزی

ازدواج بین خورشید و زاغی زمینی زیر ماه به الگویی اکیدا تک‌همسری بدل شده که نه تنها اخلاق، سیاست، و هنر، بلکه سرتاسر تاریخ اندیشه و فعالیت‌های ارگانیک را تنظیم می‌کند. وقت آن است که به بی‌بندوباری زمین به‌عنوان منظومه‌ای فشرده از زباله‌ی میان‌ستاره‌ای ستارگان مرده بازگردیم. ول‌گشتن بی‌هدف در کیهان با زمینی که خود خورشیدش هم روی این ژرفنای کیهانی امکانی بنیادین^۱ یا به عبارتی ازپیش‌مرده است: این هنری زمین‌فلسفی‌ست که تمام تقلاهای انسان باید در آن سرمایه‌گذاری شود: در آغوش کشیدن زمین درمقام توده‌ای فراکتال و نه همچون یک مرمر آبی شگفت‌انگیز، اندیشیدن به آن درمقام یک شهاب‌سنگ بیضوی درحال‌گذر که استارگانش پیشاپیش در پوسته‌ی پیکرهای ستاره‌ای حفره ایجاد کرده‌اند. ایده‌ی رهایی بوم‌شناختی باید از رابطه‌ی توأمان حیات‌باورانه و مرده‌سالارانه‌ی بین زمین و خورشید جدا شود. در عوض، باید با امکان بنیادین کیهانی درمقام اصل تمام بوم‌شناسی‌ها جفت شود. تنها یک بوم‌شناسی سرشار از امکان بنیادین رادیکال ژرفنای کیهانی می‌تواند زمین را در جهت بیرونی‌های آزاد عظیم بازابداع کند. برای این نوع بوم‌شناسی، هر دقیقه‌ای یک آخرالزمان است که نمی‌تواند به اوج خودش برسد و خورشید هم دیگر قلب تاریکی نیست؛ در عوض، خورشید آن زخم سربازی را می‌سوزاند که امکان‌های بنیادین ساینده‌ی ژرفنای کیهانی (یا اقلیم خردکننده‌اش) به درون جهان‌مان خونریزی می‌کنند. همان‌قدر که زمین باید از مفهوم‌پردازی‌اش به‌صورت ملجأ حیات جدا شود، خورشید هم باید از هر دو ارجحیت‌های ستاره‌ای و واردات بوم‌شناختی هژمونیکش تهی شود. چون سرانجام خورشید صرفاً یک نقطه‌ی کور اجتناب‌ناپذیر برای زمین است که گستره‌ی آن ژرفنا را سد می‌کند. به همین دلیل، نباید خورشید را درمقام شعله‌ی تاریک و فور پذیرفت، نه حتی باید آنرا به‌عنوان غایتی نورانی ستایش کرد؛ در عوض، باید آنرا از نو درمقام عنصری دوزخی در زنجیره‌ای از همدستی‌ها در نظر گرفت و کشف کرد که زمین را به روی دنیایی می‌کشایند که شگفت‌انگیزتر از وضعیتی جهنمی‌ست، که حوادث اقلیمی‌اش به‌طور مجانبی (در مماس بی‌نهایت) بی‌حادثه‌اند تا آنکه به نحوی فاجعه‌برانگیز بر اقلیم موجود اثر بگذارند، که بیرونیتش بیشتر درونماندگار داخل است تا خارج. زمین نجات‌یافته (ars terram) با این بوم‌شناسی

۱. contingent - رویکردهای متفاوتی در سنت‌های فلسفی مختلف به این مفهوم کلیدی وجود دارد و خصوصاً در فلسفه‌ی معاصر محل مناقشات و مباحث نظری زیادی بوده است. در متون فلسفی فارسی این مفهوم به‌اشتباه معمولاً به تصادف، حادث، اتفاقی، و مانند این‌ها ترجمه شده است. در دلوز و اسپینوزا در مقابل ضرورت (necessary) قرار دارد هر چند نه درون جفت متضاد ضرورت/تصادف بلکه درون جفت ضرورت/امکان طوری که خود امکان باید به دو حالت ممکن عام (possible) و ممکن خاص (contingent) فهم شود، یعنی ممکن خاص امکانی‌ست که برایش ضرورتی نبوده اما بعد اتفاق افتاده و به‌واسطه‌ی رخ‌دادن و به‌وجودآمدنش به خودش ضرورت داده است (مثلاً ظهور فلسفه در یونان از دید او و گتاری). اما در کار نگارستانی این مفهوم بیش از آنکه به دلوز و اسپینوزا مربوط باشد با هیوم و میاسو قرابت دارد، یعنی در برابر ضرورتی نیست و تعلیق رادیکال دلیل کافی‌ست، خصوصاً وقتی برای قانون طبیعی به کار رود. نمی‌توان این مفهوم را مثل دلوز در برابر ضرورت یا نفی ضرورت دانست، نه حتی می‌توان بر حسب (نا)محمطلیت مفهوم‌پردازی‌اش کرد، چون حتی می‌تواند با احتمال و محتملیت در آمار خلط شود. ابن سینا برای این کلمه معادلی دارد: امکان الوجود به‌ذات. بابت این دلایل مفهومی و تفاوت‌های مفهوم‌پردازی نگارستانی، و بنا به پیشنهاد خود نویسنده‌اش، بهتر است آنرا در کار او به امکان بنیادین یا امکان ناب بفهمیم و ترجمه کنیم. م.

رادیکال را می‌توان از نو به منزله‌ی جزئی پریپیچ‌وخم از ژرفنایی تودرتو (آشیاانه‌ای) درک کرد و به همین دلیل خصایص کالبدش (تفاوت‌گذاری پیکرش به لایه‌های غیرارگانیک و زیست‌سرزمین‌ها) و متعاقبا امکان‌های بنیادین جغرافیایی‌اش و نهایتاً تاریخ‌هایش محصولات یک ژرفنا هستند که تمام اقلیم‌ها برایش منحنی‌های شیبدار متشنج و منحرف‌اند (klima) که به‌طور مجانبی با اعماق غیراقلیمی دنیا و امکان‌های بنیادین کیهانی‌اش مماس می‌شوند. اگر بوم‌شناختی حرف بزنیم، در یک کیهان ژرفنایی که بندگی در برابر خورشید مرکزی باطل شده، سرزندگی آبی زمین یا تجلی منحرفانه‌ی یک طبیعت بی‌ستاره است که همچون لجنی در حال‌گندیدن ظاهر می‌شود، یا ژرفنایی زمینی‌ست که به صورت نفت خورنده و ساییده فوران می‌کند. درحالی‌که ونیز و سرمایه‌داری آبی‌اش به‌طور مجانبی به طبیعی بی‌تفاوت نزدیک می‌شوند که گودال کپک و لجن است، جفت خاورمیانه‌ای و خشکش‌دوبی با آن سرمایه‌داری نفتی‌اش غرق در جنون نفت‌خام‌اند که اعماق زیرین زمین تخمیرش کرده است. در هر دو مورد، ژرفنای کیهانی و بوم‌شناسی رادیکالش به نحوی تیره‌وتار در آب حیات تجلی می‌یابند آنجا که تمام اقلیم‌ها (زیست‌شناختی، اجتماعی، سیاسی و غیره) در نهایت با شیمی یا دینامیک‌های ممکن بنیادین بیرونیت رادیکال معین می‌شوند. به این معناست که یک زندگی سرمایه‌دارانه، چه با توریسم آب به جلو رانده شود چه با صنعت‌گرایی نفت، به مکان‌هندسی عالی برای لم‌های شیمیایی ژرفنایی بدل می‌شود که بوم‌شناسی‌غریبش در هیچ‌جا بهتر از آن به اصطلاح آب پرتوان حیات بروز نیافته است.

تاریخ اسارت خورشیدی

بنا بر الگوهای پرانرژی روان‌شناسی (فروید، رایش، فرنزی، و دیگران)، سیستم ارگانیک (از سر طبیعت محافظه‌کار و صرفه‌جویانه‌اش) می‌خواهد خودش را روی اولین منبع وافر انرژی که مستقیماً با آن مواجه شده تثبیت کند. این منبع انرژی باید از طول‌عمر سیستم ارگانیک فراتر برود و حجم نامعینی انرژی تولید کند که از ظرفیت آن سیستم ارگانیک درمی‌گذرد. در نتیجه، مصرف این انرژی وافر به مسأله‌ای برای ارگانسیم بدل می‌شود. متعاقباً برای ارگانسیم، حالات یا مسیرهای زندگی در واقع راه‌حل‌های کشف‌شده و بسط‌یافته از سوی ارگانسیم‌اند برای مواجهه با مسأله‌ی مصرف. به عبارت دیگر، ایده‌های چگونه‌زیستن به راه‌حلی برای تهیه‌ی انرژی وافر تقلیل می‌یابند. هرچه راه‌حل‌های ارگانسیم متنوع‌تر شوند، ارگانسیم هم راحت‌تر می‌تواند بین مسیرهای متفاوت زندگی مانور دهد و هم سخت‌تر می‌تواند به منبع وافر انرژی‌اش مقید شود. این وابستگی فزاینده به منبع وافر انرژی از خلال قیدوبندهای همواره‌فزاینده‌ی زندگی خود منبع وافر انرژی را به‌عنوان تنها الگوی پراکندگی برای ارگانسیم منحصر‌به‌فرد می‌سازد، یعنی درمقام تنها الگوی مرگ و تنها درسو. به همین منوال، انرژی وافر تکثر را در حالات زندگی برمی‌انگیزد و

تحمیل می‌کند اما تنها بر حسب طبیعت محافظه‌کار و صرفه‌جویانه‌ی ارگانسیم. نکتز زندگی به بهای وحدت‌انگاری در مرگ تقویت می‌شود. و وحدت‌انگاری در مرگ — در مقام حالت انحنا به سوی خارج (یا امر بیرونی نسبت به ارگانسیم) — است که تصویر بیرونیت مرتبط با ژرفنای کیهانی را به‌سختی محدود می‌کند و اینگونه مانع از تغییری رادیکال در زندگی و مخاطراتش می‌شود.

ارگانسیم تمایل دارد بمیرد، یا دقیق‌تر، تمایل دارد با استفاده از مجراها و الگوهای پرانرژی یکسان (که با آن‌ها اقتصاد حیاتی‌اش را محافظه‌کارانه تضمین می‌کند) به روی افق بیرونی باز شود. اگر ساده مطرح شود، ارگانسیم تمایل دارد از الگوی پرانرژی یکسانی برای مرگش (یا برای گشودگی به روی آنچه خارجی‌اش است) استفاده کند، آن‌هم به‌عنوان الگویی که قبلاً برای حفظ انرژی و زیستن استفاده کرده است. این الگوی پرانرژی بازگردنده اساساً با منبع انرژی وافر برقرار می‌شود و بدین‌وسیله هم اثرات تروما‌آور انرژی افراطی و هم محدودیت‌های ذاتی منبع انرژی را (که خودش افق درونی‌شده‌ی دیگری‌ست که در مقابل پس‌زمینه‌ی کیهان ژرفنایی‌اش پنهان شده) پی می‌گیرد. پس گرچه زندگی می‌تواند خودش را به‌نحوی متکثر در مقام فرصت‌های متنوع‌شدن و پیچیده‌شدن بروز دهد که با شیوه‌های صرفه‌جویانه‌ی متفاوت برای بقای انرژی وافر به انجام می‌رسند، مرگ یا بیرونیت الزام‌آور به یک و تنها یک شیوه ممکن است. این شیوه از هر دو حیث کیفی و کمی محدود شده است، طوری که اکیدا متناظر است با محدودیت‌های بنیادی منبع بیرونی انرژی و نحوه‌ی افزایش این محدودیت‌ها در اقتصاد محافظه‌کارانه‌ی ارگانسیم. هر تصویر بیرونیت که منبع وافر انرژی وعده‌اش را به ارگانسیم می‌دهد یا برای ارگانسیم می‌آفریند درون قیود و حدود خود آن منبع انرژی خواهد ماند.

برای ما، این منبع وافر انرژی خورشید و اقتصاد خورشیدی‌اش است. فزونی خورشیدی تصویری محافظه‌کارانه از اندیشه را گسترش داده است که در آن تنها می‌توان بر حسب الگوی پراکندگی پرانرژی که خورشید درون ارگانسیم‌های زمینی نشانده پراکنده شد یا مرد. می‌توان الگوهای حفاظت یا زندگی بی‌شماری را به شیوه‌های متفاوت تدارک دید اما تنها باید به شیوه‌ای مرد که از سوی الگوی پرانرژی پراکندگی (که ذاتی خورشید است) دیکته شده است. دقیقا بدین‌معنا خود الگوی اقتصاد خورشیدی عام یا غیرمحصور ژرژ باتای یک شکل از اقتصاد محصور است که محدودیتش در حالات نسبتاً متنوع زیستن اما همچنین در طرد آن حالات مرگ یا قیدگذاری بر بیرونیت تجلی می‌یابد (بیرونیتی که نمی‌تواند با همبستگی صرفه‌جویانه بین فزونی خورشیدی و ساختارهای محافظه‌کارانه‌ی زیست‌کره‌ی زمینی نشان داده شود). برای زیست‌کره‌ی زمینی، الگوی مسلط مردن، یا دقیق‌تر «گشودگی به خارج»، محدود است به «گشوده‌بودن به خورشید»، یعنی یافتن یک راه‌حل مصرفی قابل‌انجام برای مسأله‌ی هزینه‌گری خورشیدی. اگر مسأله‌ی طور دیگری طرح شود، گشودگی به خورشید برخلاف برخی اعتراض‌ها به یک انسان‌گرایی

ایکاروسی اغراق آمیز متوسل نمی‌شود، بلکه یک انسان‌گرایی محصور را فرامی‌خواند که بیرونیت برایش فقط با اقتصاد خورشیدی تداوم می‌یابد و انحنای به روی مرگ و بیرونیت به واسطه‌ی خورشید و از خلال الگوی اسراف کارانه‌ی انرژی که خورشید دیکته‌اش می‌کند به مردن محدود می‌شود. به همین دلیل، اقتصاد خورشیدی، مادامی که امکان تکرار در زندگی را تنها به بهای یک وحدت‌انگاری اکید در مرگ در پی دارد، یک الگوی در مضیقه از گشودگی یا انحنای به روی مرگ و بیرونیت است. بردار اندیشه‌ای که با اقتصاد خورشیدی پیکربندی شده هیچ از آزادی بدیل‌ها در قبال مرگ به‌عنوان بردار بیرونی‌سازی یا وارفتن درون ژرفنای کیهانی نمی‌داند. در نتیجه، بغرنج دکارتی «کدام مسیر را در زندگی دنبال کنم؟» باید به‌صورت «کدام خروجی را دنبال کنم؟» دستکاری شود. همین پرسش آخر است که به‌نحوی رادیکال از الگوهای زندگی‌محورانه‌ی رهاسازی می‌گسلد، الگوهایی که فرصت‌های مفروض‌شان در زندگی و کنارزدن مرگ چیزی نیستند مگر تجلی‌های بردگی در برابر خورشید مرکزی.

رهاسازی بوم‌شناختی در جهت بیرونی‌های آزاد عظیم، در جهت یک «زمین نو» (دلوز و گتاری) یا ژرفنای زمینی، نه به شیوه‌های بدیل زندگی (که سرمایه‌داری چه‌زمخت مملو از آن است)، بلکه به شیوه‌های بدیل قیدگذاری بر بیرونیت ژرفنای کیهانی یا انحنای به روی مرگ (هر دو مرگ ذهن و ماده) نیاز دارد. شیوه‌های بدیل قیدگذاری بر بیرونیت، چه در مقام حالات گشودگی رادیکال (مسیرهای برای واررفتن درون ژرفنا) فهم شود چه انحنای به سوی منفیت غیردیالکتیکی (مردن به شیوه‌هایی غیر از آن‌ها که ارگانسیم تدارک دیده)، فضای زمینی را بر حسب اقلیم‌های ژرفنای کیهانی به حرکت درمی‌آورند. باین‌حال، همان‌طور که قبلاً استدلال شد، برمبنای ژرفنای کیهانی، اقلیم‌ها امکان‌های بنیادین ناباند و از این‌رو خط‌سیرهایی را ترسیم می‌کنند که افق‌های متعدد درونیت‌ها در راستایشان درون مغاکی دهان‌باز کرده خنثی و شل می‌شوند، خط‌سیرهایی که در سرحدات به‌نحوی حاره‌ای متشنج‌اند. اقتصاد خورشیدی و سرمایه‌داری همراهش از آن‌رو لاجبانه در مرگ وحدت‌انگارند که خود خورشید یک امکان بنیادین است که فهم درونی‌شده‌اش در حال وارفتن درون ژرفنا است، امکانی بنیادین که تمایل دارد همچون یک ضرورت بروز یابد تا در نتیجه مانع از فوران دیگر امکان‌های بنیادین به‌صورت اقلیم‌ها شود؛ چراکه فوران امکان‌های بنیادین از خلال امکان بنیادین دیگر (مثل خورشیدی در حال مرگ) سفری شیمیایی است که افق خورشیدی در آن به بی‌شمار امکان بنیادین دیگر فرومی‌شکند طوری که هر کدام هزاران پیچ‌وتاب با خود دارد و پیچشی تودرتو به اعماق ژرفنا می‌دهد که به‌طور مجانبی با بیرونیت رادیکالش مماس است. زندگی روی زمین از این منظر یک امکان بنیادین است که خورشیدی در حال زوال آنرا پس انداخته که اقلیم‌های کیهانی در مقام امکان‌های بنیادین فوران‌کننده پیکرش را که پیشاپیش یک نعش است لگدمال کرده‌اند.

سرمایه‌داری، یا بازار خورشید روی زمین

مثل تمام حالات بردگی، مرکزگرایی خورشید استراتژی خاص خودش برای بازار را دارد که سرمایه‌داری پست نامیده می‌شود. برای سرمایه‌داری شیزوفرنیایی، درحالی که همه چیز باید در مسیرهای هزینه‌گری مستقر در اقتصاد خورشیدی به سوی فروپاشی فن‌اقتصادی شتاب بگیرد، حالات زندگی در مقام مسیرهای پریپیچ‌وخم تشنج‌آور به سوی مرگ باید نه فقط پذیرفته که باقوت تایید شوند. تمایل ظاهراً متناقض‌نمای سرمایه‌داری (یعنی دینامیسم ملازمش در جهت فروپاشی مرگ‌حاره‌ای و حمایتش از سبک‌های زندگی) با این واقعیت ساده معادل است که برای خورشید پدیده‌ی زندگی روی سیاره چیزی نیست جز گستره‌ی حالت‌مند پراکندگی انرژی که اقتصاد خورشیدی تجویزش می‌کند و سیستم‌های ارگانیک تدارکش می‌بینند. این صرفاً پیشنهاد نمی‌دهد که مرگ — خصوصاً برای موجودیت‌های سیاره‌ای — اجتناب‌ناپذیر است، بلکه توأمان می‌گوید که این مرگ یا بردار بیرونی‌سازی منحصرأ محدود است به حالات پراکندگی پرانرژی (حالات زندگی) که خورشید بر سیاره تحمیل می‌کند. ولی خود این حالات پراکندگی پرانرژی که زمین را بیرونی می‌کنند بخشی از اقتصاد خورشید هستند که حدود و قیود اقتصادی‌اش را در تدارک‌پذیری‌اش علیه پس‌زمینه‌ی کیهانی ژرفنایی و بیرونی‌اش نشان می‌دهند. به این معنا سرمایه‌داری اقتصاد محصورش را با نظر به بیرونیت کیهانی (یا مرگ) پنهان می‌کند، آن‌هم با اضافه‌تولید حالات یا سبک‌های زندگی به‌عنوان نرخ‌های متفاوت پراکندگی پرانرژی یا مسیرهای پریپیچ‌وخم هزینه‌گری. اگر مسأله به نحو دیگری طرح شود، سرمایه‌داری که به‌طور زمینی اقتصاد محصور خورشید را در نسبت با مرگ و بیرونیت در لفاف می‌پیچد خود را به‌عنوان اقتصاد به‌اصطلاح عام و آزاد در نسبت با زندگی و مسأله‌ی مصرف جا می‌زند.

درونیت زندگی روی زمین وابسته است به درونیت حرارتی‌هسته‌ای خورشید که خودش نیز وابسته به پس‌زمینه‌ی کیهانی‌ست. سرمایه‌داری خورشیدی صرفاً بازاری برای بازنمایی خورشید در مقام بیرونیتی اجتناب‌ناپذیر و عمیقاً غنی برای سیاره و زندگی زمینی‌ست طوری که الگوی پرانرژی خورشید به‌عنوان تنها راه برای بیرونی‌های آزاد عظیم ژرفنا را بازاریابی می‌کند. اما این دقیقاً خود خورشید است که تصویر این بیرونی‌های آزاد را مشروط و فرصت‌های گمانه‌ای برآمده از قیدگذاری اندیشه بر بیرونیت رادیکال را محدود می‌کند. همراستا با رژیم اقتصاد خورشیدی، رژیمی حیات‌باورانه تکثرگرا و مرگ‌حاره‌ای وحدت‌انگار، زمین تنها می‌تواند به‌صورت سیاره‌ای نو یا برده‌ی خورشید بازابداع و بازسازی شود طوری که زندگی و مرگش قویاً با ستاره‌اش یا همان منبع وافر انرژی‌اش تعیین می‌شود. روی چنین سیاره‌ای،

مخاطرات اندیشه و هنر سنگین از تنگ‌نظری در قبال بیرونیت کیهانی تحمیل‌شده از سوی خورشید و نیز تسلیم آکسیوماتیک زندگی زمین به امپراتوری خورشید است.

درست همان‌طور که رژیم تکثرگرای زندگی (که ذاتی اقتصاد خورشیدی است) به‌نحوی انگلی آب‌دوست است، زیاده‌روی سرمایه‌داری در سبک‌های زندگی و کژراهه‌های حیات‌باورانه نیز قرابت صمیمانه‌ای با عصاره‌های زمینی دارد. الگوی خورشیدی مصرف می‌تواند خودش را هر جا که زندگی ظاهر می‌شود، یعنی هر جا که آب وجود دارد، به‌عنوان الگوی پرنانرژی مسلط مضاعف کند. آب می‌تواند غرابت‌های پرنانرژی اقلیم خورشید را به طریقی کاملاً حیات‌باورانه برقرار کند و اینگونه الگوی هزینه‌گری انرژی نزد خورشید را درون تجلیات زندگی بازفعال کند. سرمایه‌داری به همین منوال آب‌های سیاره‌ای را اسنیف می‌کند تا در نتیجه‌اش الگوهای انباشت و مصرف را از راه توان‌های شیمیایی‌شان به کار گیرد. دلیلش فقط این نیست که از کارآیی آب‌نیروشناختی آب‌های زمینی بهره‌برد تا بازارهایش را اشاعه دهد و تجارت‌هایش را پیش‌برد، دلیل مهم‌تر این است که زیاده‌وری‌هایش را با خود تعاریف و مبانی زندگی همپوشانی و مرتبط کند. از آنجا که آب‌های زمینی (با به‌طور کلی، اشکال مایع) پیوند تنگاتنگی با فرمول‌های زندگی دارند، پس سرمایه‌داری هم می‌تواند با سرمایه‌گذاری در آن‌ها و عمل از خلال‌شان یکجور معنای زیست‌سیاسی از اجتناب‌ناپذیری (بر حسب رشد و سرزندگی) را به قواعد و فعالیت‌هایش بدهد. سرمایه‌داری، با انحلال درون آب‌های زمینی، درست مثل انرژی خورشیدی می‌تواند اقلیم‌ها و امکان‌های بنیادین خاص خودش را روی سیاره خلق کند، و برآمدن قلمروهای تازه، خطوط مهاجرت و بازسازی را به راه اندازد. باین‌حال آب پذیرنده‌ی گشوده‌ی شیمی به‌عنوان دینامیک کاربردی امکان‌های بنیادین است. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، اگر آب‌های زمینی جاذب‌های امکان‌های بنیادین یا شیمی باشند، آنگاه نه فقط اقلیم‌های خورشیدی، که الگوهای پرنانرژی دینامیسم مرتبط با دیگر امکان‌های بنیادین یا اقلیم‌های کیهانی را هم به کار می‌بندند. به همین منوال، آب‌های زمینی به مکان‌هایی تبدیل می‌شوند برای فوران امکان‌های بنیادین درون امکان بنیادین پیشین‌بنیاد و درونی‌شده‌ای که در مورد سیاره‌ی زمین اقتصاد خورشیدی و اقلیم‌های محصورش است. پس آب‌های زمینی عاملان همدستی هستند که اقلیم‌های کیهانی به‌وسیله‌شان در درونیت خود زندگی زمینی فوران می‌کنند. همین فوران اقلیم‌های کیهانی‌ست که خط بیرونی‌سازی یا وارفتن درون ژرفنا را برای هر دو زندگی زمینی و اقلیم‌های حاصل از خورشید ترسیم می‌کند. باین‌حال، همدستی بین آب حیات و اقلیم‌های کیهانی یا آنچه شیمی نامیدیم واجد یک شیب شیمیایی‌ست؛ این همدستی جنبه‌های مولد عجیب‌وغریبی را به مرگ زندگی و آب می‌دهد. فوران اقلیم‌های کیهانی درون زیست‌کره‌ی زمینی یکجور دینامیک مرگ یا خط بیرونی‌سازی را ایجاد می‌کند که تجلی و دینامیسم شیمیایی‌اند تا طیفی، شبح‌وار یا روح‌شناختی. آب در حال مرگ به

کپه‌های گل‌ولای سیاه می‌شود و زیست‌کره که از همین آب تغذیه می‌کند به‌نوبه‌ی خود می‌میرد یا به‌طور شیمیایی درون بیرونیت کیهانی وامی‌رود. این مرگ‌ها با شیب‌های شیمیایی‌شان امکان‌های بنیادین یا خطوط دینامیسم‌های شیمیایی بیشتری به وجود می‌آورند که دنیا را از منظر اقلیمی عجیب‌وغریب می‌کند. این رابطه‌ی اقلیمی بین خورشید در حال مرگ و زمین در حال مرگ، رابطه‌ای که به‌نحوی شیمیایی در آب فرافکنی شده، به‌نحوی خیره‌کننده به دست پاملا روسنکرانز هنرمند به تصویر کشیده شده است. هدف هنری روسنکرانز این است که آب (به‌رغم وفاداری مشهودش به زندگی زمینی) توان‌های امکان‌های بنیادین کیهانی را به نحوی شیمیایی آزاد می‌کند، توان‌هایی که فوران اجتناب‌ناپذیرشان درون جهان خورشیدی کم‌عمق‌مان یک بوم‌شناسی زمینی مغاکین را ضروری می‌سازد.

بوم‌شناسی کیهانی یا مرتبه‌ی سرنوشت

زندگی به‌طور بوم‌شناختی منقرض می‌شود وقتی آب‌هایش می‌میرد، یا دقیق‌تر، وقتی آب‌ها با دیگر امکان‌های بنیادین کیهانی با آن اقلیم‌های بیرونی‌شان نسبت به زندگی زمینی و قیود خورشیدی‌اش واکنشی شیمیایی دارند. از آنجا که تجلی آب در حال مرگ از هیچ چیز مگر وصلت شیمیایی بین آب و امکان‌های بنیادین کیهانی حکایت ندارد، پس مرگ بوم‌شناختی هم هیچ معنایی ندارد مگر نابودی به‌واسطه‌ی آبی سیاه‌شونده که توان شیمیایی زیادی برای حمایت از سرزندگی زندگی یا تحمل بقا دارد. مرگ بوم‌شناختی به شکلی از سقوط درون ژرفنایی کیهانی بدل می‌شود که آنقدر از حیث شیمیایی مولد است که نمی‌تواند چه از منظری انسان‌گريزانه حزن‌آور چه از منظری پسانسان‌گرایانه نویدبخش باشد. این مرگ بوم‌شناختی زمین قویا یادآور توصیف ویکتور هوگو از استخرهای رقت‌انگیز لجن در پاریس است: محتضر... در تکه‌ای لجن... نمی‌داند به شبح بدل شده یا به وزغ. هلاکت در هر جای دیگری فجیع است، اما در اینجا بی‌شکل است.» (بینوایان)

در قلاب‌های لجن‌مال طبیعی جهان‌شمول که امکان‌های بنیادینش به‌نحوی شیمیایی درون آب حیات فوران کرده‌اند، مرگ بوم‌شناختی زمین یک واکنش شیمیایی غریب است که هیچ شبیحی از آن بر نمی‌آید چه تا دنیا را بگیرد چه تا مویه‌ای شایسته‌اش بطلد.

زمینی‌بودن راستین با سطحی‌بودن یکی نیست، یعنی با ملاحظه‌ی زمین به‌عنوان یک زیست‌کره‌ی سطحی سیاره‌ای (برده‌ی خورشید) یا ترفیع سیاره به جایگاه خورشید (هژمونی خورشیدی). برای یک زمینی‌بودن موثق لازم است که مرگ و امکان بنیادین ناب زمین در هر معادله، فکر، در هر شاهکار خلاقیت و مداخله‌ی سیاسی پیش‌فرض گرفته شود. اندیشه‌ی زمینی هلاکت‌پذیری (مثل امکان بنیادین

کیهانی) را به عنوان هسته‌ی درونماندگارش می‌پذیرد. اگر پذیرش هلاکت‌پذیری زمین را باید به عنوان نشان اندیشه‌ی زمینی وضع کرد، دلیلش این است که این هلاکت‌پذیری (بنا بر مباحث قبلی) گشودگی زمین به سوی بیرونیت کیهانی را نه برحسب همبستگی‌های ملازم حیات‌گرایانه/مرده‌سالارانه (همچون رابطه‌ی زمین با خورشید)، بلکه برحسب شیوه‌های بدیل مردن و وارفتن درون ژرفنای کیهانی می‌فهمد. منظور از کلمه‌ی «بدیل» آن شیوه‌های بیرونی‌سازی و وارفتن است که همبستگی صرفه‌جویانه‌ی بین زمین و خورشید دیکته‌شان نکرده‌اند. این شیوه‌های بدیل قیدگذاری بیرونیت کیهانی یا وارفتن درون ژرفنا در ابتدا مستلزم یک بوم‌شناسی زمینی‌ست که زمین و خورشید برایش درمقام موجودیت‌های صرفاً ممکن بنیادین و از این‌رو ضرورتاً هلاکت‌پذیر محدود یا فهم شوند. به همین دلیل، تنها بوم‌شناسی زمینی راستین بر طبیعت یک‌جانبه‌ی امکان بنیادین کیهانی بنا می‌شود که در برابرش هیچ شانس برای مقاومت در کار نیست — صرفاً فرصت‌هایی برای ترسیم طرح‌های همدستی وجود دارد. پس خلاقیت و اندیشه‌ی زمینی باید الزاماً در پیوند با بوم‌شناسی باشند اما آن بوم‌شناسی که بر قوای یک‌جانبه‌ی امکان‌های بنیادین کیهانی مانند تغییرات اقلیمی، رانه‌های تکینگی، فوران‌های شیمیایی و ازهم‌پاشیدگی مادی استوار است. هر حالت دیگر اندیشه که در جلوه‌های بصری زمین درمقام مرموری آبی یا خورشید درمقام شعله‌ای وافر حمام آفتاب می‌گیرد هیچ چیزی نیست جز تسلیم‌شدن به بردگی در برابر خورشید مرکزی.